



دکتر محمد محمّدی

سه واژه فارسی در فتوح البلدان

در مقاله‌ای که با عنوان بالا در شماره ۱۵-۹ سال دوازدهم مجله آینده چاپ شده، آقای رضا مدنی نویسنده محترم آن مقاله ضمن نقل مطلبی از آقای دکتر آذرنوش - مترجم فتوح البلدان به فارسی - که در آن نامی هم از این جانب در تصحیح روایت مدائنی برده شده - پرسیده‌اند که آیا این جانب در نوشته‌های خود در این زمینه که مورد استناد آقای دکتر آذرنوش بوده اشاره‌ای هم به کار عرب‌شناس نامی هلندی دخویه در مورد حل واژه‌های مورد بحث کرده‌ام یا نه؟ اینک پاسخ:

از دخویه و کار او در مورد حل این واژه‌ها نامی نبرده‌ام، چون از آن بی‌اطلاع بوده‌ام. مرجع من در آنچه از فتوح البلدان نقل کرده‌ام نسخه‌ای بوده است به تصحیح دکتر صلاح‌الدین منجد که چاپ دخویه را هم در اختیار داشته، و آنچه را هم دربارهٔ واژه‌های فارسی مورد بحث نوشته‌ام صرفاً به قرینهٔ ترجمه‌های عربی همان واژه‌ها در همین روایت مدائنی بوده که بلاذری و ابن ندیم هر دو آن را نقل کرده‌اند، نه به استناد گذشته‌ها یا نوشته‌های دیگران، و از این هم که صاحب نظرانی همچون دخویه و دزی و مینوی و فرزاد و تجدد راه حلی برای واژهٔ ششویه - یکی از آن سه واژهٔ مورد نظر - نیافته‌اند از راه ترجمهٔ آقای دکتر آذرنوش (چاپ اول ذیل ص ۱۵۹) آگاه شدم و نوشتهٔ ایشان را نقل کردم. بجز مواردی که ایشان اشاره کرده بودند خود من هم به سه چهارم مورد دیگر از این قبیل برخوردیم که به یکی از آنها در همان نوشتهٔ سابق خود اشاره کرده‌ام و آن نظر دکتر محمد معین بود در ذیل واژهٔ وید در برهان قاطع که به مناسبت ذکر همین روایت بلاذری واژهٔ ششویه را به پنجویه اصلاح کرده بود، و چند مورد دیگر را هم از این فرصت استفاده می‌کنم و برای تکمیل این بحث در این جا می‌آورم. یکی این که فلوجل هم در تعلیقات بر الفهرست (ص ۱۵۸) دربارهٔ این کلمه به راه حل قطعی دست نیافته و به اعتباری ششویه را به جای پنجویه دانسته، و دیگر این که تجدد - مترجم الفهرست به فارسی - بر آن بوده‌است که چون خمس در اسلام شامل

شش قسمت است (به اعتباری که اصحاب خمس شش طبقه‌اند) در موقع نقل دواوین ششویه ایرانی را به جای خمس پذیرفتند. (تعلیقات برهان قاطع جلد پنجم، ص ۱۸۲). و دیگر یادداشت علامه فقید دهخدا برواژه ششویه است در لغت‌نامه بدین مضمون «گویا در زمان ساسانیان از این کلمه اراده خمس و پنج‌یک می‌شده است».

و اما این که استناد من در تصحیح آن واژه‌ها تنها به معادله‌های عربی آنها در همان روایت بوده نه چیز دیگر بدین سبب است که با کمی دقت در همان معادله‌ها و با کمی حوصله در محاسبه اعداد کسری که در آن روایت آمده و با کمی تأمل در موارد فصل و وصل جمله‌ها می‌توان به موارد تحریف در واژه‌های فارسی و در نتیجه به اصل آنها پی برد. شاید این باعث تعجب شود که اگر کار به این آسانی بوده چگونه است که آن همه صاحب نظرانی که نامشان برده شد به این مطلب پی نبرده بوده‌اند؟ شاید چنین باشد ولی دامنه سهو و غفلت در آدمی آن چنان گسترده و نامحدود است که هیچ چیز در این زمینه‌ها باعث تعجب نیست. زندگی همه ما پیوسته در همین سهوها و غفلتها می‌گذرد. به هر حال شاید برای رفع ابهام بهتر باشد که این آزموده را یک بار دیگر در این جا بیازمائیم. و نخست از واژه ششویه شروع کنیم.

عبارت عربی که در آن این کلمه آمده در فتوح البلدان و الفهرست چنین است: «فقال له (= لصالح) مردانشاه بن زادن فروخ کیف تصنع بدھویه و ششویه؟ قال اکتب عشر و نصف عشر» کلمه عشر را اگر به ضم عین بخوانیم چنانکه در اصل هم همین‌طور است معنی این عبارت می‌شود همان عشر و نیم عشری که تا چندی پیش در دفاتر مالیاتی و دیوانی ایران هم موارد استعمال فراوان داشت و ایرانیها هم با آن آشنائی کامل داشتند و می‌دانستند که عشر یعنی ده یک و نیم عشر یعنی بیست یک و چون این را در قالب فارسی قدیم بیان کنند می‌شود دهویه و بیستویه و درک این مطلب هم، که در دوران گذشته که نقطه گذاری کلمات رواج نداشته بیستویه به آسانی به سسویه و سپس به ششویه تحریف شده دشوار نیست. حال ببینیم این راه ساده و سراسر در کجا و چگونه منحرف شده و از آن چه اشتباهها برخاسته است.

مترجم فارسی الفهرست این عبارت عربی را چنین ترجمه کرده «مردانشاه پسر زادن فروخ گفت با دهویه و ششویه چه می‌کنی، گفت آن را ده و نصف ده می‌نویسم». این نخستین اشتباه و ناشی از آن است که مترجم فاضل عشر و نصف عشر را به فتح عین یعنی عشر و نصف عشر خوانده و این سهوی است که اگر دقت نشود برای هر کس ممکن است پیش بیاید. و در حاشیه در توضیح این مطلب چنین نوشته است «دهویه و ششویه بمعنی عشر و سدس است و چون در صدر اسلام کتابچه‌های مالیاتی عرب به زبان فارسی بود، و در اسلام خمس و زکوة از منابع درآمد به شمار می‌رفت، و خمس در قفه بهشش قسمت منقسم می‌گردید، ظاهراً در فارسی به رقم ششویه نگاهداری می‌شد، و مؤید این معنی گفته صالح است که گوید به جای دهویه و ششویه می‌نویسم ده و نصف ده، و نصف به نقل دکتر معین، آیه‌الله زاده مازندرانی هم که از فقیهان و عربی‌دانان بوده مانند ده خمس است که همان خمس مالیاتی باشد.» (فهرست این ندیم ترجمه رضا تجدد، چاپ

دوم، تهران ۱۳۴۶ خورشیدی، ص ۴۲۲) در این توضیح هم دو اشتباه دیگر راه یافته که ناشی از همان سه نخستین است؛ یکی این که در آن آمده نصف ده خمس است که همان خمس مالیاتی باشد. در صورتی که خمس مالیاتی (به ضم خاء) و به معنی پنج یک است و پنج یک نصف ده نیست. و دیگر این که سخن صالح و مردانشاه درباره دیوان خراج است که از دوران ساسانی تا این زمان که بنا بوده به زبان عربی برگردد همچنان به زبان فارسی و بر اساس همان نسقهای قدیم جریان داشته و این دیوان را با خمس و زکوة کاری نبوده. خمس و زکوة و دیگر عوائد شرعی حساب جداگانه‌ای به نام صدقات داشته که در دیوانی به همین نام یا به نام دیوان عطاء نگهداری می‌شده و از آغاز تأسیس هم به زبان عربی بوده با همان اصطلاحات شرعی معروف، و تنها در مواردی که مجموع عایدات دولت را از موارد مختلف به حساب می‌آورده‌اند از مبلغ صدقات هم نام می‌برده‌اند چنان که در کتاب الخراج قدامه پس از ذکر صورتی از خراج استانها و طسوجهای مختلف سواد (= عراق کنونی) از نقد و جنس که معمولاً گندم و جو بوده و تسعیر آن که مبلغی نزدیک به یکصد و هشت میلیون و نیم (درهم) می‌شده، برای این که مجموع عایدات سالیانه آنجا را هم به دست دهد شش میلیون درهم صدقات بصره را هم به آن افزوده است. (کتاب الخراج تصحیح دخویه، پیوست به کتاب المسالك و الممالك این خردادبه ص ۲۳۹).

برای آنها هم که ششویه را به پنجویه تصحیح کرده‌اند همین توهم حاصل شده یعنی آنها هم پنجویه را نصف عشر پنداشته‌اند، در صورتی که با یک حساب ساده ریاضی می‌توان دریافت که پنجویه دو برابر عشر است نه نصف آن. و این توهم تازگی هم ندارد در متن برهان قاطع هم همین اشتباه را می‌توان دید، در آنجا هم در معنی پنجویه — که آن را تصرفی از پنجویه شمرده‌اند — چنین آمده «پنجویه بر وزن پنج روزه به معنی نصف عشر است چه دهویه عشر را گویند».

با آنچه گذشت می‌توان به خوبی پی برد که این اشتباهها برخی ناشی از بی‌دقتی در خواندن عبارت عربی است که تقصیر آن را مبتدیان می‌توانند تا حدی به گردن نارسائی خط بیندازند که حرکات را در درون خود ندارد، و برخی هم ناشی از حساب اعداد کسری است که در ذهن به آسانی با حساب اعداد تام درهم می‌آمیزد و چاره آن هم آن است که بجای اعتماد بر حافظه از قلم و کاغذ مدد گیرند.

غرض از این تفصیل بیان این مطلب است که راه یافتن به اصل واژه ششویه از آن رو که حل آن در خود عبارت نهفته است کار دشواری نیست و هر کس که با زبان عربی آشنائی کافی داشته باشد با کمی دقت می‌تواند راه حل آن را بیابد و احتمال این هم که بجز دخویه و السهاوزن — دانشمندی که آقای رضا مدنی ما را از کار آنها آگاه کرده — کسان دیگری هم در جاهای دیگر به چنین راه حلی دست یافته باشند که ما از آنها آگاه نیستیم کم نیست، آنچه در این میان کم است و جای آن در مقاله آقای مدنی خالی است این است که معلوم شود آیا السهاوزن هم از همین راهی که در این جا ذکر شده تصحیح ششویه به بیستویه دست یافته است یا از راه دیگری که دانستن آن هم بسیار مفید خواهد

بود. این از ترجمه مقاله دخویه به دست نمی‌آید، شاید لازم باشد که در این باره به نوشته السهاوزن که مستند دخویه بوده مراجعه شود.

در تصحیح دو واژه‌ای هم که در اثر تحریف به صورت واژه وید درآمده نیز به همین روش عمل شده، یعنی از راه ترجمه‌های عربی آنها، عبارت عربی روایت در این مورد چنین است: «قال (= مردانشاه) فكيف تصنع بويد؟ قال (= صالح) اكتبه ايضاً. والويد النيف والزيادة تراد (فتوح البلدان، ص ۳۶۸) در این عبارت در برابر دو کلمه عربی ايضاً و نيف تنها يك واژه فارسی به شکل وید آمده، و چون ايضاً و نيف آن چنان در معنی از یکدیگر دورند که هیچ واژه‌ای نه در عربی و نه در فارسی هر دو معنی رایجاً دربر نمی‌گیرد، بنابراین طبیعی است که با دقت در این عبارت این مطلب به ذهن بگذرد که شاید وید در یکی از این دو مورد تحریف شده از واژه دیگری باشد که احتمالاً در رسم الخط شابهتی به آن داشته، و چون با این دید در عبارت عربی دقت شود بی‌دشواری می‌توان دریافت که آنکه در برابر نيف قرار گرفته تحریفی است از وند (هواند) چون اند در فارسی درست ترجمه نيف عربی است. اند هم مانند نيف عدد نامشخصی است که پس از دهگانها (عقود) یا اعداد بزرگ قرار می‌گیرد، مانند بیست و اندي یا صد واندي که در عربی می‌شود عشرون و نيف یا مائة و نيف و باین حساب که از لحاظ لغوی در آن تردیدی نیست. جای يك سؤال در این عبارت عربی خالی می‌نماید و آن «وكيف تصنع بوند» است که جای آن میان دو کلمه ايضاً و قال بوده است.

گرچه در این جا بنا بر اختصار است ولی این توضیح هم لازم می‌نماید که من این روایت را در آنچه مربوط به تحریف وند به وید و حذف يك سؤال از عبارت است: سالها پیش از این در شرح حال صالح که قهراً از این روایت هم در آن ذکر می‌شد به همین گونه که در این جا یاد شد تصحیح کرده بودم، و به همین گونه هم در رساله‌ای که در همان ایام با عنوان «المترجمون و النقلة عن الفارسية في القرون الاسلامية الاولى» در دانشگاه لبنان منتشر گردید و در مجله «الدراسات الادبية» نشریه همان دانشگاه هم نقل شد به چاپ رسیده است (الدراسات الادبية سال هفتم شماره‌های ۳ و ۴ بیروت ۱۳۴۴ ه. ش.) ولی بعدها در ایران دریافتیم که دکتر معین هم ذیل کلمه وید در برهان قاطع با ذکر نوشته ابن ندیم در الفهرست تحریف وند را به وید و حذف يك سؤال و جواب را از عبارت عربی محتمل و مرجح شمرده است. و به همین سبب در مقاله خود با عنوان «نقل دیوان عراق از فارسی به عربی، روایتی درباره آن و توضیحی درباره روایت» که در سال ۱۳۴۹ ه. ش. در نشریه مقالات و بررسیها (دفتر سوم و چهارم) به چاپ رسید، به این تصحیح دکتر معین هم اشاره کردم (ذیل صفحه ۱۵ از همان مقاله).

و اما وید که در برابر ايضاً قرار گرفته، در برخی از فرهنگهای فارسی واژه‌ای که به معنی ايضاً و نیز باشد ایدلی ضبط شده و احتمال این هم که حرف آخر آن الف مقصوره باشد و ایداً تلفظ می‌شده هست. در نوشته سابق خود احتمال داده بودم که کلمه ايضاً معرب این واژه باشد نه ترجمه آن. چون ايضاً ریشه در زبان عربی ندارد، دلائلی

که این احتمال را تأیید می‌کند در همان نوشته آورده بودم ولی در پایان آن هم افزوده بودم که: «با این حال تا وقتی که بجز آنچه در برخی فرهنگهای فارسی آمده موارد استعمال دیگری برای واژه ایدنی یا معنی دیگری غیر از معانی معروف برای کلمه ایدون در مآخذ معتبر فارسی یافت نشود دور از احتیاط خواهد بود که در این باره حکم قطعی شود و پارا از حد احتمال فراتر نهاد» ذکر ایدون در این جا بدین سبب بوده که واژه ایدنی اگر در آن تحریفی روی نداده باشد با واژه ایدون که در فارسی قدیم کاربرد فراوان داشته از يك ریشه‌اند، معنیهایی که در فرهنگهای فارسی برای ایدون نوشته‌اند از قبیل اکتون و این‌چنین و این‌جا و معنیهای دیگری در همین مایه با ایضاً و نیز زیاد تناسبی ندارند ولی با دقت در موارد استعمال این کلمه در متنهای قدیمی می‌توان به مواردی برخورد که در آنها معنی ایضاً و نیز برای ایدون متناسب‌تر از معنیهایی است که در لغتنامه‌ها برای آن آمده است. برای نمونه می‌توان به ص ۵-۸ تاریخ بلعمی نگاه کرد و اگر به این نکته هم توجه شود که تلفظ «ضاد» در عربی شبیه «دال مخم» است ایدون و ایضاً يك کلمه می‌شوند و این راهم می‌توان تأیید دیگری برای آن احتمال شمرد.

از ترجمه مقاله دخویه به قلم آقای مدنی این امر که السهاوزن واژه وید را به وند (= و اند) تصحیح کرده به خوبی دانسته می‌شود، ولی آنچه به خوبی دانسته نمی‌شود این است که آیا این تصحیح منحصر به همان وید دوم است که در برابر نیف قرار گرفته، یا هر دو مورد را شامل می‌شود. در صورت اول آیا این دانشمند به حذف سئوالیه هم که در این جا ذکر آن رفت توجه نموده است یا نه و در صورت دوم آیا کلمه ایضاً را چگونه معنی کرده و چه وظیفه‌ای برای آن در این روایت شناخته است. این سؤال از این جا پیش می‌آید، و پاسخ آن هم از این رو برای روشن شدن این بحث اهمیت می‌یابد، که گاه ممکن است در خواندن همین عبارت عربی هم که در بالا ذکر شد با کمی بی‌دقتی در قطع و وصل جمله‌ها سهو و اشتباهی رخ نماید که مفهوم عبارت را عوض کند، چنانکه در ترجمه مرحوم تجدد چنین وضعی پیش آمده. وی این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «گفت با وید چه خواهی کرد گفت می‌نویسم، و باز گفت وید همان نیف است و اضافاتی است که افزایش پیدا می‌کند تا بده برسد» و در حاشیه افزوده است «وید همان اند فارسی است که به عربی نیف است». (الفهرست، ترجمه رضا تجدد چاپ دوم ص ۴۴۲-۴۴۳) چنانکه ملاحظه می‌شود پاسخ سؤال در این ترجمه ناقص و نارسا است. گفت با وید چه خواهی کرد؟ گفت می‌نویسم. چه می‌نویسد معلوم نیست. این نارسائی از اشتباهی سرچشمه گرفته که در تشخیص آغاز و انجام جمله‌ها روی داده. از این ترجمه معلوم می‌شود که مرحوم تجدد اکتبه را پایان جمله اول و ایضاً قال را آغاز جمله دوم انگاشته، در صورتی که جمله اول با ایضاً پایان می‌پذیرد و جمله دوم با قال آغاز می‌شود، و سؤال محذوف پیشنهادی هم بین این دو کلمه قرار می‌گیرد. شاید این ابهامی که بر مقاله دخویه سایه افکنده با ترجمه خود السهاوزن که بنا بر نوشته آقای مدنی مفصل‌تر از این است و لابد زبان‌دارتر و گویا تر از این هم

خواهد بود مرتفع گردد، و اگر آقای مدنی خود عهده‌دار آن گردند و مواردی که در این‌جا ذکر شد روشن سازند خدمت دیگری بر خدمات ارزنده خود به‌زبان و فرهنگ ایران خواهند افزود.

در پایان این یادداشت چند نکته هم درباره مقاله آقای مدنی به‌نظر می‌رسد که شاید ذکر آنها برای این که در این مبحث ابهام بیشتری پیش نیاید بی‌مورد نباشد.

یکی این که در بیان گفتگوی میان صالح و مردانشاه، از این عبارت: «و بحثی که بین مردی به‌نام صالح و یک ایرانی به‌نام زادن فرخ... درمی‌گیرد» (ص ۵۷۹) این توهم پیش می‌آید که صالح ایرانی نبوده، در صورتی که او هم ایرانی و اهل سیستان و پسر مردی بوده که در جنگهای سیستان در زمان خلافت عثمان اسیر شده و به‌عبدالرحمان تغییر نام یافته بود و چون صالح گذشته از فارسی که زبان مادریش بود زبان عربی را هم آموخته بود و در دیوان خراج بصره به‌فارسی و عربی چیز می‌نوشت. حجاج او را وادار به ترجمه دیوان خراج از فارسی به عربی کرد (فتوح البلدان ص ۳۶۸ و ۴۸۵). دیگر این که در ترجمه مقاله دخویه باز در زمینه همین گفتگو آمده: «یکی از

دیوانیان که اعرابی بوده بیان داشت: امکان ندارد بتوانیم اصطلاحات فنی فارسی را به عربی برگردانیم». (ص ۵۸۱) آن کسی که در این روایت گفتاری به‌همین مضمون به او نسبت داده شده همان مردانشاه پسر زادن فرخ است نه اعرابی. در این داستان تمام طرفهای درگیر در این گفتگو دبیرهای ایرانی بوده‌اند و نام هیچ عربی در این روایت برده نشده. دیگر این که در عبارت «و برای اصطلاح فارسی «اندکی بیش» واژه نصف را نام می‌برد» که در همین صفحه سه سطر پایین‌تر آمده چنین می‌نماید که به‌جای نصف «نیف» بوده که در چاپ بدین صورت درآمده.

دیگر این که مطالبی که از دخویه و السهاوزن درباره اعداد کسری و نشانه‌های آنها در خط و زبان پهلوی و پسوند *ویه* در فارسی و عربی در این مقال نقل شده هر چند نمودار کوشش عالمانه این دو دانشمند است و در مجموعه مطالعاتی که در این زمینه‌ها به‌عمل آمده جائی شایسته دارند، ولی هیچ یک از آنها نظر قطعی و نهائی به‌شمار نمی‌روند، بلکه مرحله‌ای از مراحل این‌گونه بحث و بررسیها را می‌نمایانند. در این باره نظرهای دیگری هم ابراز شده که همه را باید در همین مرحله به‌شمار آورد. مثلاً امن نظر السهاوزن که دهویه را در این روایت تحریفی از دهیوده دانسته (ص ۵۸۲) درست مخالف نظری است که دکتر معین در ذیل همین کلمه دهیوده در برهان قاطع نوشته و در لغت‌نامه دهخدا هم نقل شده، چه دکتر معین دهیوده را تحریفی از دهویه دانسته. غرض از ذکر این مثال نه رد یا تأیید یکی از این دو نظر بلکه بیان این مطلب است که در این زمینه‌ها که آنها را به‌خط و زبان پهلوی و گویشهای آن مرتبط می‌سازند بحث و گفتگو بسیار و باب اجتهاد به‌اصطلاح باز است. و هنوز خیلی زود است که بتوان نظری را به‌عنوان راه حل قطعی و نهائی خواند، بدان‌گونه که آقای رضا مدنی مقاله دخویه را در بردارنده راه حل نهائی خوانده‌اند. با آرزوی توفیق بیشتر برای ایشان و همه دست‌اندرکاران نشر دانش و فرهنگ.